

## نظریه‌ای در باب تبادل در ترجمه ادبی<sup>۱</sup>

علی خزاعی فر

موضوع صحبت این جانب، تعادل (equivalence) است، اما قبل از شروع صحبت لازم است به نکته‌ای اشاره کنم و آن تمایز میان تجویز و توصیف است.

در ترجمه‌شناسی، و به‌طور کلی در زبان‌شناسی، هم با موضوعی برای توصیف روبرو هستیم و هم با نحوه کاربرد زبان که تابع احکام "درست" یا "نادرست" قرار می‌گیرد و به این دلیل تمایز میان تجویز و توصیف اهمیت پیدا می‌کند. گاه هست که ترجمه را، خواه فرایند ذهنی ترجمه یا ترجمه‌های موجود را، آنگونه که هستند، از دیدگاهی عینی توصیف می‌کنیم و عوامل دخیل در کار ترجمه را برمی‌شماریم بی آنکه حکمی صادر کنیم که مبنایی ارزشی داشته باشد، یعنی بگوییم که ترجمه باید به این یا آن روش صورت بگیرد. و گاه هست که توصیف ما با توسل به معیارهایی چون منطق، زیباشناسی، عرف و سنت ادبی یا صرفاً ذوق و سلیقه شخصی مقدمه‌ای برای صدور یا تجویز احکامی ارزشی واقع می‌شود. برای مثال گاه هست که مسأله استعاره و انواع آن و طرق ترجمه آن در ترجمه‌های چاپ شده را توصیف می‌کنیم و گاه هست که هدف ما از توصیف، نقد روشهای بکار گرفته شده در ترجمه استعاره و ارائه دیدگاهی نو می‌باشد.

محققانی که توصیف می‌کند، تمایل زیادی به تجویز دارد. بسیاری از مقالاتی که درباره ترجمه نوشته می‌شوند ابتدا با توصیف آغاز می‌شوند و در انتها با عباراتی نظیر "مترجم باید ... " خاتمه می‌یابند. البته توصیف ترجمه معمولاً به دیدگاه‌هایی مفید در کار عملی ترجمه منجر می‌شود، با این حال محققان حوزه ترجمه‌شناسی در سالهای اخیر بسیار دقت کرده‌اند که از خلط تجویز و توصیف و از صدور احکام ارزشی پرهیز کرده و کارشان را به توصیف محدود کنند چرا که توصیف و تجویز دو قلمرو جداگانه هستند. لازم بود این نکته را در ابتدا توضیح بدهم تا سوء تفاهمی ایجاد نشود. مقاله‌ای را که در روز افتتاحیه درباره لفظ‌گرایی قرائت کردم اساساً یک کار توصیفی بود نه یک کار تجویزی. حرف من این بود که یک روش واحد و قابل تشخیص بر جریان ترجمه در ایران غالب است و سعی کردم در چارچوب نظریه پلی سیستم علت این پدیده را توضیح بدهم. بنده حکمی صادر نکردم که این روش درست است یا نادرست. عوامل بسیاری وجود دارد که در انتخاب روش مؤثر است و در مورد هر ترجمه باید بر اساس عوامل دخیل داورری کرد. گاه روش ترجمه با نوع متن و هدف ترجمه و عرف ادبی موجود در جامعه

۱. این مقاله در نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران (مشهد، بهمن ۷۸) ارائه شده است.

تناسب ندارد و گاه دارد. در هر حال غرض از این مقدمه تأکید بر این نکته بود که آنچه درباره تعادل عربی می‌کنم مبنایی توصیفی دارد نه تجویزی.

و اما در مورد موضوع اصلی صحبت یعنی تعادل. تعریفی از تعادل وجود دارد که ما در اینجا عجز آن را تعریف سنتی تعادل می‌نامیم، بی‌آنکه آن را به فرد یا مکتبی خاص نسبت بدهیم. این تعریف از تعادل کم و بیش با تصویری که عموم افراد غیر متخصص از تعادل دارند سازگار است. بنابراین تعریف، تعادل مثل رابطه تساوی در ریاضی، رابطه‌ای است دقیق و دو طرفه میان متن اصلی و ترجمه آن. یعنی همانطور که می‌توان گفت  $A=B$ ، می‌توان گفت این جمله از این زبان معادل آن جمله از آن زبان است. بدین ترتیب در تعریف سنتی، تعادل رابطه‌ای آرمانی و انتزاعی است و ملاکی است برای سنجش ترجمه، بدین معنا که ابتدا مفهوم تعادل را داریم و بعد عمل ترجمه را. در اینجا متن اصلی اصالت دارد زیرا بر اساس متن اصلی در مورد ترجمه داور می‌شود. بحث از درستی یا نادرستی است. هر چه ترجمه به متن اصلی نزدیک‌تر باشد، یعنی اجزای بیشتری از متن اصلی را منتقل کرده باشد، درست‌تر است. عوامل متعدد دیگر از جمله خواننده، هدف ترجمه در فرهنگ مقصد و قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان مقصد ملاک قضاوت در مورد ترجمه قرار نمی‌گیرد.

در سال‌های اخیر نظریه پردازان ترجمه در بدبهبی بودن مفهوم تعادل تشکیک کرده‌اند. بطور کلی نظریه پردازان معاصر ترجمه را از جهت دیدگاهی که نسبت به مفهوم تعادل ابراز کرده‌اند به دو دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته اول نظریه پردازانی هستند (از جمله جیمز هولمز، اسنل هورنبی) که تعادل را مفهومی مبهم یابی ربط دانسته و از کاربرد لفظ تعادل پرهیز می‌کنند. دسته دوم نظریه پردازانی هستند (از جمله نایدا، توری، ورمی پر، کت فورد) که تعریفی خاص از تعادل به دست داده و آن را به عنوان مفهومی مفید در تعریف یا توصیف یا نقد و آموزش ترجمه بکار می‌گیرند. در این فرصت کوتاه مجال پرداختن به آرای این نظریه پردازان در باب تعادل نیست. فقط به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به بحث اصلی، به ذکر دو مورد اکتفا می‌کنم.

اولین نظریه‌ای که در اینجا بیان می‌کنم، نظریه جیمز هولمز، نظریه پرداز سرشناس ترجمه ادبی است. این نظریه که اساساً نظریه‌ای توصیفی است تلقی سنتی از تعادل را نفی می‌کند. بنا بر دیدگاه سنتی، متن اصلی معنای واحدی دارد و مترجم باید بکوشد آن معنای واحد را درست تفسیر کرده و درست بازآفرینی کند. هولمز می‌گوید این دیدگاه واقعیت ترجمه را نشان نمی‌دهد. ترجمه شعر هیچ‌گاه "معادل" اصل آن نیست. هولمز می‌گوید:

اگر پنج مترجم شعر "مه" نوشته کارل سندبرگ را که شعری بی‌وزن و قافیه و از نظر نحو و تشبیهات نیز ساده است به زبانی مثلاً هلندی ترجمه کنند، احتمال اینکه ترجمه دو مترجم شبیه به هم باشد بسیار ضعیف است. حال اگر بیست و پنج مترجم دیگر پنج ترجمه موجود را به انگلیسی برگردانند، یعنی هر ترجمه را پنج مترجم ترجمه بکنند، به تعداد مترجمان ترجمه‌های متفاوت خواهیم داشت. اعتقاد به

تبادل اعتقادی نابخردانه است.

هولمز مفهوم فرازبان (metalinguage) را از رولان بارت به عاریت گرفته و بین زبان ترجمه و زبان تألیف تمایز قایل می‌شود. از نظر رولان بارت، فرازبان زبان ادبیات نیست بلکه تفسیر انتقادی از ادبیات است. از نظر هولمز، زبان تألیف، تفسیر اشیاء و پدیده‌هایی است، اعم از واقعی یا تخیلی، که خارج از زبان و به اصطلاح ماقبل‌زبانی هستند، اما زبان ترجمه بیان این تفسیر در قالب زبان است. به عبارت دیگر، زبان ترجمه، تفسیری انتقادی از متن اصلی است. بدین ترتیب زبان ترجمه ادبی صورتی فرادبی از زبان است چون تفسیری درباره‌ی زبانی دیگر یعنی زبان متن ادبی است.

حال اگر متن اصلی تفاسیر متعدد و لذا ترجمه‌های متفاوت دارد، وظیفه محقق ترجمه این است که استراتژی‌های مختلف ترجمه را که مترجمان بکار گرفته‌اند توصیف کند. در اینجا هولمز با الهام از نظریه جری لوی که ترجمه را به بازی شطرنج تشبیه کرده می‌گوید: هر تصمیم (حرکت) متأثر از دانش ما از تصمیمات قبلی و از موقعیتی است که در نتیجه این تصمیمات ایجاد شده است. به عبارت دیگر، مترجم ادبی هر گاه تصمیمی می‌گیرد، زمینه تصمیمات بعدی را فراهم می‌کند، یعنی هر انتخاب او بر انتخابهای بعدی او اثر می‌گذارد. اگر مترجمی وزن و قافیه را بر شعر آزاد ترجیح دهد، نمی‌توان گفت انتخاب او درست یا غلط است بلکه هر انتخاب هر چند برخی احتمالات را از میان می‌برد، احتمالات دیگری پیش روی مترجم می‌گذارد. بر این اساس هولمز به توصیف روشهای ترجمه شعر می‌پردازد و چهار روش در ترجمه شعر کشف و توصیف می‌کند.

نظریه دیگری را که در اینجا به اجمال معرفی می‌کنم نظریه گیدون توری محقق دانشگاه تل‌آویو است. قبل از بیان نظریه توری، بی‌مناسبت نیست به نکته‌ای اشاره کنم. توری از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ به تحقیقی جامعه‌شناختی مبادرت ورزید. هدف این تحقیق یافتن شرایط و عوامل فرهنگی بود که در ترجمه زبانهای خارجی به زبان عبری دخیل بوده‌اند. توری بعداً حاصل تحقیق خود را در کتابی به نام "در جستجوی یک تئوری ترجمه" به چاپ رساند. کار توری آن بود که ترجمه‌هایی را که از کلیه زبانها در خلال سالهای ۴۵-۱۹۳۰ به زبان عبری صورت گرفته بود بررسی کند. چنانکه پوپویچ می‌گوید، اساس زیبا شناختی انشای مترجم بیش از همه در موارد تغییر بیان آشکار می‌شود و توری می‌خواست بداند این موارد تغییر بیان، یا تصمیماتی که مترجم در خلال ترجمه می‌گیرد، تحت تأثیر چه عواملی است. توری در تحلیل خود به نمونه‌های کاملاً متفاوتی برخورد. برخی مترجمان به متن اصلی کاملاً وابسته و وفادار بودند و برخی با آزادی بیشتر و وفاداری کمتر ترجمه کرده بودند. به اعتقاد توری این تفاوت به دلیل بی‌اعتنایی مترجمان به متن اصلی نبوده بلکه هدف همه مترجمان آن بوده که در فرهنگ خود ترجمه‌هایی قابل قبول بنویسند و لذا تحت تأثیر عواملی قرار گرفته‌اند که همان معیارها هستند. در اینجا توری اعتبار نظریه‌های انتزاعی در باب تعادل را که بر اساس مفهوم مترجم و ترجمه مطلوب است رد می‌کند چون این نظریه‌ها عواملی را که در فرایند ترجمه مؤثر است به حساب نمی‌آورند.

توری از دیدگاهی غیر تجویزی به توصیف ترجمه‌های موجود در چارچوب تاریخی آن می‌پردازد. مفهوم تعادل از نظر توری در مقایسه با مفهوم سنتی تعادل مفهوم بسیار عامی است. از نظر توری، هر جمله ترجمه شده، صرف نظر از دقت یا زیبایی آن، معادل اصل آن است. تعادل معیاری نیست که مترجم ضرورتاً باید آن را رعایت کند، بلکه تعادل رابطه‌ای است که هر متن ترجمه شده را به اصل مرتبط می‌کند. توری همچون هولمز معتقد است هدف محقق ترجمه نباید این باشد که ببیند آیا بر اساس تعریفی معین و تجویز شده، متنی با متن دیگر معادل هست یا نه، بلکه باید نوع و میزان تعادلی را که بین متن اصلی و ترجمه است کشف کند. لذا برای توری، تعادل مفهوم نسبی است که در چارچوب شرایط تاریخی که اثر در آن ترجمه شده بررسی می‌شود. آنچه مفهوم تعادل در مراحل مختلف تاریخی، در مکاتب مختلف یا حتی در کار یک نویسنده خاص را تعیین می‌کند معیارها هستند و وظیفه محقق ترجمه آن است که معیارهای حاکم را کشف کند. توری یک پیوستار فرضی در نظر می‌گیرد که در یک طرف آن ترجمه‌هایی است که کاملاً در فرهنگ مقصد قابل قبول هستند و در طرف دیگر ترجمه‌هایی که نسبت به متن اصلی کاملاً وفادارند. توری می‌گوید کمتر ترجمه ادبی پیدا می‌شود که کاملاً در فرهنگ مقصد پذیرفتنی و کاملاً نسبت به متن اصلی وفادار باشد. هر ترجمه معمولاً جایی در میانه این پیوستار قرار می‌گیرد ولی منتقد همیشه ترجمه‌ها را با معیارهای انتزاعی و مطلق وفاداری کامل یا پذیرفتنی بودن نقد می‌کند که این روش خطاست. پس به طور خلاصه، از نظر توری، تعادل مفهومی تجربی است و نه نظری و بعد از آنکه ترجمه انجام شد می‌توان آن را نشان داد و تعریف کرد.

اکنون می‌پردازیم به ارائه نظریه‌ای در باب تعادل در ترجمه ادبی. برای بررسی مسأله تعادل در ترجمه ادبی، نخست باید چند اصل بنیادی را پذیرفت:

۱. ترجمه اثر ادبی، خود یک اثر ادبی است، یعنی با معیارهای عرفی زبان مقصد اثری ادبی بحساب می‌آید. ادبی بودن اثر به محتوای آن نیست، بلکه صورت و محتوا که از هم جدا ناپذیرند، تأثیر واحدی ایجاد می‌کنند. کم نیستند مترجمانی که با دقت عالمانه همه اجزای متن اصلی را به ترجمه منتقل می‌کنند ولی حاصل، کاری ادبی نیست.

۲. تعادل مفهومی مطلق نیست، بلکه نسبی است، تعادل بین دو متن رابطه‌ای مثل هم معنایی بین دو کلمه است. وقتی دو کلمه هم معنا در یک زبان کاملاً معادل یکدیگر نیستند یعنی نمی‌توان همه جا آنها را بجای یکدیگر به کار برد، طبیعی است نه فقط دو کلمه بلکه دو عبارت یا دو متن از دو زبان متفاوت هیچگاه نمی‌توانند کاملاً معادل یکدیگر باشند. برخی دلایل نسبی بودن تعادل به قرار زیر است:

(الف) دو زبان ویژگیها، قابلیتها و محدودیتهای ساختاری و معنایی متفاوتی دارند.

(ب) نحوه به لفظ در آمدن واقعیتها و تجارب در دو زبان یکسان نیست و هر زبان انسانی از

اصطلاحات و تعبیرات خاص خود دارد.

## ۷ تعادل در ترجمه ادبی

ج) معیارهای سبکی برای قضاوت در مورد دو متن در دو زبان متفاوت است.

د) خواننده ترجمه و خواننده متن اصلی از جهات مختلف متفاوتند.

ه) مترجم آگاهانه یا ناآگاهانه، نظریه‌ای در مورد ترجمه دارد.

و) ترجمه در هر دوره از سنتی خاص متأثر است.

ز) ترجمه مطابق با دستورالعمل یا هدفی خاص صورت می‌گیرد.

۳. ترجمه ادبی باید تا حد امکان شبیه یا نزدیک به متن اصلی باشد. بنابراین اصل، ترجمه ادبی، اقتباس یا ترجمه آزاد نیست و به دلیل همین اصل است که ترجمه ادبی از سایر انواع ترجمه متمایز می‌شود. ماهیت متن ادبی چنان است که بر مترجم سیطره دارد. دور شدن مترجم از اصل، دور شدن از مفهوم ترجمه است.

بدین ترتیب، اصل اول، تضمین‌کننده ادبی بودن ترجمه است. اصل دوم، تضمین‌کننده ترجمه‌ای است که هم ترجمه است و هم ادبی است. یعنی تا مفهوم نسبیّت را نپذیریم نه ترجمه داریم نه بازآفرینی ادبی یا تقلید. اصل سوم، تضمین‌کننده ترجمه بودن ترجمه است.

بعد از اینکه این سه اصل بنیادی در ترجمه ادبی را پذیرفتیم، می‌رسیم به مسأله تعادل. تعادل در ترجمه ادبی، برآیند یا حاصل سه گرایش است:

۱. گرایش به سوی ثبات یعنی ایجاد شباهت صوری بین اجزای متن اصلی و اجزای متناظر آنها در ترجمه بطوری که هر جزء در ترجمه جزء نظیر داشته باشد.

۲. گرایش به سوی تغییر یعنی ایجاد شباهت معنایی، یعنی تغییر ساختار جملات، تغییر تعبیرات، تغییر استعاره‌ها، و در یک کلمه تغییر به نحوی که بیان را آشنا، معناراقابل درک و ملموس کند و ترجمه به تألیف نزدیک باشد. البته برخی تغییرات اجباری است، اما برخی هم اختیاری. دو گرایش فوق همیشه و حتی امروز نیز طرفدارانی داشته و دارد ولی طرفداری معمولاً به صورت طرفداری از یک گرایش و مخالفت با گرایش دیگر بوده چون این دو گرایش را متضاد می‌دانسته‌اند.

۳. گرایش به سوی ایجاد سبکی که با معیارهای زبان مقصد سبکی واحد تلقی شده و کم و بیش همان تأثیری را ایجاد کند که سبک متن اصلی ایجاد کرده است. توجه کنید گفتیم با معیارهای زبان مقصد سبکی واحد و سبکی معادل سبک متن اصلی تلقی شود، چون ترجمه متنی است متعلق به زبان مقصد و با معیارهای زبانی و زیباشناختی زبان مقصد قضاوت می‌شود.

در اینجا لازم است توضیحی درباره سبک بدهم و مغالطه‌ای را روشن کنم. برخی لفظ به لفظ اثری را ترجمه می‌کنند و غیر عادی بودن ساختارها و تعبیرات و فقدان سبکی واحد در ترجمه را با گفتن اینکه به سبک نویسنده پای بند بوده‌اند توجیه می‌کنند. این کار توجیه ندارد. متن اصلی سبکی معین و با تأثیری معین دارد که ترجمه لفظ به لفظ آن در زبان مقصد به سبکی معادل با تأثیری معادل منجر نمی‌شود. هر زبان قابلیت‌هایی دارد که قابل توسعه است، اما محدودیتهایی هم دارد. با ایجاد شباهت صوری میان اصل و

ترجمه، نمی‌توان به تعادل سبکی رسید. سبک هر متن فقط در چارچوب روابط میان اجزای سازنده آن در چارچوب همان زبان تعریف می‌شود. انتقال صوری آنها به زبانی با قابلیت‌ها و محدودیت‌های متفاوت به سبکی مشابه منجر نمی‌شود. در ترجمه باید سبکی مشابه سبک متن اصلی خلق شود و لذا ترجمه ادبی آفرینشی خلاق است. حفظ ویژگی‌های سبکی منحصر بفرد متن اصلی تا آنجا ممکن است که زبان مقصداً اجازه می‌دهد.

پس در ترجمه ادبی سه گرایش هم‌زمان در کارند، این سه گرایش تضمین‌کننده آن سه اصل بنیادی است: گرایش به سوی ثبات، تضمین‌کننده اصلی است که می‌گوید ترجمه باید تا حد امکان به متن اصلی نزدیک باشد. گرایش به سوی تغییر، تضمین‌کننده اصلی است که می‌گوید ترجمه باید تا حد امکان با رعایت محدودیت‌ها و توان زبان مقصد نوشته شود. گرایش به سوی تعادل سبکی، تضمین‌کننده اصلی است که می‌گوید ترجمه باید مثل اصل، اثری ادبی باشد.

پس مترجم ادبی هر لحظه تحت تأثیر سه گرایش فوق‌الذکر قرار دارد و ترجمه او نهایتاً بر آینه این سه گرایش است. تفاوت مترجمان در قوه تشخیص و توان ایجاد چنین تعادلی است. مترجمان خوب به سوی یکی از این سه گرایش نمی‌لغزند. تعادل نه در سطح کلمه، نه در سطح جمله، بلکه در سطح متن مطرح است. مترجم هیچ جمله‌ای را بدون در نظر گرفتن جایگاه آن جمله در کل متن ترجمه نمی‌کند. متن متشکل از جملات مستقل نیست. انسجام متن، روانی متن، زیبایی متن، منطق متن، تأثیر متن، همگی در سطحی فراتر از جمله، یعنی در سطح متن معنا پیدا می‌کنند. این سه گرایش در کار مترجمان برجسته بوضوح دیده می‌شود. این مترجمان تا آن حد که ممکن باشد، زبان متن اصلی را حفظ می‌کنند. تا آن حد که لازم باشد، در زبان متن اصلی تغییر ایجاد می‌کنند و نهایتاً اثری خلق می‌کنند که با معیارهای سبکی و زیباشناختی زبان فارسی، متنی زیباست.

در خاتمه به یادآوری دو نکته در مورد نظریه فوق‌بسنده می‌کنم: اولاً، این نظریه، نظریه‌ای تجویزی نیست، بلکه از توصیف ترجمه‌های موجود بدست آمده است. ثانیاً، در این نظریه، تعادل رابطه‌ای است نسبی که برآیند سه گرایش است. به عبارت دیگر، تعادل صرفاً بر اساس متن اصلی تعریف نمی‌شود بلکه محدودیت‌ها و قابلیت‌های زبان مقصد نیز در نظر گرفته می‌شود.